

نوحه محرم سال ۱۳۹۰

حضرت مسلم بن عقیل (ع)

منم سردار تنهای تو مولا منم شرمنده از روی تو مولا
از این لبهای پر خون با تو گویم برو سوی مدینه جان جان زهرا
قسم بر تار گیسویت - قسم بر طاق ابرویت - خجالت دارم از رویت

میا کوفه که در غربت پریشانم

میا کوفه فدای تو سر و جانم

وای حسین وای

سر دارالاماره سریدارم برای کاروانت بی قرارم
گذشت آب از سر من ای حبیبم تورا دست خدایت می سپارم
شده روز کوفه چون شب - رسانده جانم را بر لب - میا رحمی کن بر زینب

میا کوفه تورا جان عزیزانت

میا کوفه نما رحمی به طفلانت

وای حسین وای

از آن ترسم که غم بر دل نشیند خزان بی حیائی سفره چیند
از آن ترسم که چشمان حرامی قد و بالای زینب را ببیند
چسان گویم خاکم بر سر - هراسم باشد ای دلبر - که زینب گردد بی معجر

از آن ترسم شود زینب اسیر غم

بگوسقا نخ معجر کند محکم

وای حسین وای

۱

نوحه ورودیه

بزن بر طبل غم دل در عزا شد به آه و ناله دلها در عزا شد
میان محرمان آل هاشم عقيله وارد کرب و بلا شد
به گردش گل‌های زیبا - عنان گیرش ماه لیلا - رکابش زانوی سقا
زده خیمه به دشت غم گل زهرا
رسد بوی جدائی از دل صحرا

وای حسین وای

شکسته از غریبی قلب خواهر بگوید حرف دل با حال مضطر
نهفته حرف زینب در نگاهش مکن بازی تو با جانم برادر
چرا آشفته احوالی - چرا در سینه می نالی - چرا خیره بر گودالی
برادر جان به دلشوره اسیرم من
دعائی کن که قبل از تو بمیرم من

وای حسین وای

بگو سقا بیاید در کنارم که تا بر شانه او سر گذارم
خدا داند که مثل تو حسین جان به قدّ سر فرازش تکیه دارم
پناه قلب بی تاب است - امید طفل در خواب است - کجا با او قحط آب است
الهی که نبیند این حقارت را

زواج نی من و حال اسارت را

وای حسین وای

۲

نوحه حضرت رقیه

رقه هستم و عشق مجسم که بابایم بود ارباب عالم

به آه وناله های آتشینم زدم بر کافران سیلی محکم

دل شب دلخون و تنها - شد آواین بابا بابا - عزاداری کردم برپا

به ویرانه شدم یار دل زینب

زدم ناله که شد جان به روی لب

وای حسین وای

زبسکه طعنه از هرکس شنیدم که از این زندگی کردن بریدم

لباسم پاره بو دو بین کوچه ز دخترها خجالت می کشیدم

زگوش من زینت پر زد - سپیده بر مویم سر زد - به من طعنه هر دختر زد

زبان من پر از لکنت شد از غمها

خدا دیده تن و روی کبودم را

وای حسین وای

شبی که زجر با من روبرو شد دل شب در پی ام در جستجو شد

فقط گویم همین را با اشاره که بین پنجه ی او پر زمو شد

چه پیچی بر مویم می زد - چه وحشی بر رویم می زد - لگد بر پهلویم می زد

قدم پشت قدم آنجا هی افتادم

فقط زهرا رسید آنجا بفریادم

وای حسین وای

۳

نوحه طفلان زینب (س)

برادر جان ببین که بی قرارم سر خواهش به پایت می گذارم

خداداند که غیر از این پسرها برایت هدیه ای بهتر ندارم

ببین که می سوزم از تب - مزن دست رد بر زینب - که جانم می آید بر لب

دل من را بدست آور برادر جان

به این روح پریشانم بده سامان

وای حسین وای

غم تو سینه ام را می گذازد نگاهت روح من را می نوازد

مکن شرمندهام از روی زهرا بگو زینب که با این غم چه سازد

قسم بر گیسوی مادر - مگردان رو از من دلبر - سرافرازم کن در لشگر

نمی خواهم که شرمنده شوم جانا

من از زهرا من از جمه من از لیلا

وای حسین وای

مشو راضی دو طفل من نشینند ز باغ رحمت خوشه نچینند

مشو راضی سر بازار کوفه مرا با چادر خاکی ببینند

قسم بر آن روز بیداد - که زهرا در کوچه افتاد - مرا بنما از غم آزاد

مشو راضی که سهم من شود کمتر

ترحم کن حبیب من به این مادر

وای حسین وای

۴

نوحه حضرت عبد... بن حسن (ع)

عمو جان آمدم یار تو باشم تو یو سف من خریدار تو باشم

رسیدم تا که جای تیر و نیزه دم آخر پرستار تو باشم

ببین که هستم مجنونت - فدای کام پر خونت - فدای آه محزونت

تو از حال دل زارم خبر داری

رسیدم تا بدانی که سپر داری

وای حسین وای

جدا کردم دو دست از دست زینب تورا دیدم به خون با جان بر لب

دلهم خواهد کنار پیکر تو شود پا تاسرم پامال مرکب

به خاک و خون هستی زیبا - مکش پنجه بر این صحرا - مگر عطشانی ای دریا

زآه تو پر از دردم پر از آهم
پس از اصغر گلویم را نمی خواهم

وای حسین وای

چرا اینگونه دندان‌ت نشسته بمرم لخته خون حلق تو بسته
ز لبهایت رسد بوی ابالفضل به کامت خون دستانش نشسته
دهم دستم را چون سقا - گرفت الگو از زهرا - دهم جانم جای بابا
دو دست من به قربان سر و رویت
گرفتارم مکن بازم زگیسویت

وای حسین وای

۵

نوحه حضرت قاسم (ع)

به میدان می رود ماه درخشان دوباره زنده شد ذکر حسن جان
رجز می خواند و مانند حیدر بپا شد از هجومش سیل و طوفان
رخش زیبا مثل بابا - دلش دریا مثل مولا - نماید در لشگر غوغا
شده عالم همه محو رخ ماهش
دل نجه دل زینب به همراهش

وای حسین وای

به زیر سنگ بارانش گرفتند گلاب از جسم عطشان‌ش گرفتند
به زیر ستم مرکب‌های دشمن چه زجری برد تا جان‌ش گرفتند

یکی شد جسمش با صحرا - امان از این غم واویلا - قدش شد مانند سقا

کجا سقا کجا جسم نحیف او

عسل جاری شد از کام لطیف او

وای حسین وای

به رنگ غم فضای نینوا شد شب دامادی قاسم عزا شد

زبسکه رفت و آمد شد به جسمش تمام قامت او نخ نما شد

پراز خون شد رنگ و رویش - جدا شد خطّ ابرویش - به نیزه شد شانه مویش

کفن پوش بنی هاشم چه گلگون شد

دهان او پراز خاک پراز خون شد

وای حسین وای

۶

نوحه حضرت علی اصغر (ع)

بخواب ای مهر طو مارم علی جان بخواب ای طفل سر دارم علی جان

تو ای باب الحوائج کن نگاهم به غم کردی گرفتارم علی جان

زدی روی دستم پرپر - مرا حیران کردی اصغر - مزین خنده بر من دیگر

چه کردی با دل بابا دل مادر

گل نازم گل تشنه بخواب اصغر

وای حسین وای

چه کرده تیر دشمن با سر تو گره خورده میان پیکر تو

صدای خس خس زیر گلویت شراره زد به قلب مادر تو

دو چشمم از غم دریا شد - گلویت چون غنچه باشد - فقط ذکرم واویلا شد

چه سازم با گلوئی که شده پاره

ز بعد تو شود مادر چه بیچاره

وای حسین وای

نهانت می کنم در خاک صحرا که تا جسمت نگردد نقش پاها

الهی بر سر مادر ز نیزه نیاندازی دگر سایه زبالا

پس از این غم پا می گیرد - غمت دلها را می گیرد - سرت برنی جا می گیرد

پرستو یم برو باید رها باشی

نشد قسمت برای من عصا باشی

وای حسین وای

۷

نوحه حضرت علی اکبر (ع)

جوانی پیمبر زد به میدان صف لشگر شد از این جلوه حیران

بگو الله اکبر با ابالفضل شبیه شاه خیبر کرده طوفان

بنام بر ماه لیلا - قد وبالا مثل زهرا - ندارد چون حیدر همتا

دل بابا دل عمه پی اش راهی

به دنبالش پدر ازدل کشد آهی

وای حسین وای

بمیرم معرکه غرقاب خون شد نفس نه جان زهر جسمی برون شد
نوک نیزه تکانی بر علی داد علی افتاد و بابا سرنگون شد
سرش وا شد مثل حیدر - زپهلو شد مثل مادر - علی و زهرا شد اکبر
همه عمر پدردیگر شده بر باد
حسین با سر کنار او زمین افتاد

وای حسین وای

جوانا بنی هاشم رسیدند چقدر اکبر میان دشت دیدند
برای اینکه بابا جان بگیرد تنش را در عبایی زود چیدند
کنار این جسم پرپر - صدای خنده از لشگر - زند بر روی دل خنجر
غم اکبر صبوری پدر رابرد
اگر زینب نمی آمد حسین می مرد

وای حسین وای

۸

نوحه حضرت ابالفضل (ع)

الا ای ساقی لشگر ابالفضل سپهسالار نام آور ابالفضل
کنار هر دو دست غرق خونت دو دستی می زخم بر سر ابالفضل

زجا بر خیزی ای سردارم - گره افتاده در کارم - ببین که بی تو بی یارم

علمدار رشید من ابو فاضل

همه عشقو امیدمن ابو فاضل

وای حسین وای

چرا دربین خاک و خون نشستی چرا ای ماه زیبا دیده بستی

صدای خنده از لشگر بلند است زداغ خود کمر ازمن شکستی

زغم خون بارد از دیده - سپاهم ازهم پاشیده - به اشکم دشمن خندیده

برادر جان ببین حال پریشانم

چه خواهد بر سرم آید نمی دانم

وای حسین وای

ندارم بعد تو یک راه چاره شود هفت آسمان بی ستاره

پس از تو می شود خورجین دشمن پراز خلخال پا و گوشواره

پس از تو خیمه می سوزد - عدو ظلمت می افروزد - هزاران کیسه می دوزد

بدون تو کند دشمن جسارت ها

کند زینب به تن رخت اسارت را

وای حسین وای

کمی آهسته تر ای جان خواهر صدایت می کنم با دیده تر
کمی آهسته تر تا که بیایم گلویت را ببوسم جای مادر
مکش دامن از دستان - مرو ای آرام جانم - نگاهم کن سرگردانم
بمان پیشم برادر جان حبیب من
بدون تو چه سازم ای غریب من

وای حسین وای

زنایم بشنو آه نینوائی قرار ما نبوده این جدائی
تو می دانی که من طاقت ندارم ببینم ماه روی نیزه هائی
نظر کن ای جان زینب - به چشم باران زینب - بمان ای مهمان زینب
به گیسوی پریشانت اسیرم من
دعائی کن که قبل از تو بمیرم من

وای حسین وای

الهی ای نگار نازنینم الهی ای به عالم بهترینم
دعائی کن نباشم تا به مقتل گلویت را زهم پاشیده بینم
پس از تو هستم آواره - ندارم یک راه چاره - بخوانم از حلق پاره
برو اما به این چادر به این معجر
زدستانت برون آور تو انگشتر

وای حسین وای

